

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

## جلسه ۲۸۲ (شنبه ۱۴۰۰/۱۱/۹)

[خلاصه مباحث این جلسه:

قرعه

- ۱- جواب ایراد آقای سیستانی بر دلالت روایت محمد بن حکیم خثعمی
  - ۲- استدلال به روایت اختصاص و بصائر بر عموم قرعه
  - ۳- کلام آقای سیستانی در بررسی سند این روایت
  - ۴- اشکال آقای سیستانی بر دلالت این روایت
  - ۵- تحقیقی در مدلول این روایت
  - ۶- مطالبی راجع به علم امام علیه السلام و مصادر علم ائمه معصومین علیهم السلام
  - ۷- عدم تمامیت این روایت سندا و دلالة]
- کلام در عمومات قاعده قرعه بود. آیا دلیل قرعه، عموم دارد که همه موارد را شامل شود؟  
یا عموم ندارد.

یکی روایتی بود که از محمد بن حکیم خثعمی نقل کرده بودند که سندش و دلالتش بررسی شد و این جمله ای که آقای سیستانی -علی ما فی التقرير- فرموده که قرعه در جایی اطلاق می شود که محل تنازع باشد، یک حقی هست مردد بین دو نفر است، این را ما عرض کردیم حرف ناتمامی است. مثلا عرض کردیم اگر کسی بین دو راهی هست می گوید قرعه می اندازم . یا به نظرم در مذکی مشتبّه به میتّه که نمی دانیم کدام یکی میتّه و کدام یکی مذکی هست، اطلاق قرعه شده. در

مورد موطوعه‌ی مشتبه که در ذهنم این هست که آنها را دو قطعه می‌کنیم و قرعه می‌اندازیم و باز آنی که به نامش آمد دو قطعه می‌کنیم و قرعه می‌اندازیم و باز آنی که به نامش آمد دو قطعه می‌کنیم و قرعه می‌اندازیم و هکذا تا برسد به دو تا گوسفند و آن دو تا گوسفند را قرعه می‌اندازیم تا موطوعه مشخص بشود. خب آقای سیستانی اینجا که نزاع نیست. لذا نمی‌دانم این فرمایش ایشان چیست؟ به همین خاطر این روایت اگر اشکال سندی نداشته باشد - که عرض کردیم اشکال سندی دارد- دلالتش تمام است و هر جایی که مجهول باشد، قرعه شاملش می‌شود.

روایت دوم روایتی است که از اختصاص شیخ مفید ره و یا از بصائر الدرجات مرحوم محمد بن حسن صفار ره نقل شده.

وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَزْجِيِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ<sup>۱</sup> الْحَلْبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَقْرَبُ لَمْ يَجِئْ فِيهِ كِتَابٌ وَ لَمْ تَجْرِبْ بِهِ سُنَّةٌ رَجَمَ فِيهِ يَعْزِي سَاهَمَ فَأَصَابَ ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ وَ تِلْكَ مِنَ الْمُعْضَلَاتِ<sup>۲</sup>.

در این روایت، عبد الرحیم القصیر می‌گوید من از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود مولانا امیر المومنین علیه السلام وقتی که یک امری پیش می‌آمد که از او در قرآن چیزی نبود و سنتی هم در مورد آن نبود، قرعه می‌انداخت، به هر چه که واقع بود می‌رسید.

نسبت به این روایت باز در دو مقام باید بحث بشود. یکی از حیث سند و یکی از حیث دلالت.

از جهت سند، این روایت در چند جهت مورد بحث است.

---

<sup>۱</sup> فی المخطوط: «یحیی بن حمران الحلبي» و فی المصدر: «عیسی بن عمران الحلبي» و ما أثبتناه هو الصواب (راجع معجم رجال الحديث ج ۲۰ ص

(۷۲).

<sup>۲</sup> نوری، حسین بن محمدتقی. مؤسسة آل البيت عليهم السلام لأحياء التراث. ، ۱۴۰۸ ه.ق.، مستدرک الوسائل، بیروت - لبنان، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لأحياء التراث، جلد: ۱۷، صفحه: ۳۷۸ و الإختصاص، النص، ص: ۳۱۰

یکی این که از کتاب اختصاص و از کتاب بصائر الدرجات نقل شده؛ آقای سیستانی اشکال کرده که ثابت نیست کتاب اختصاص مال شیخ مفید ره باشد. چون آن رساله ای که کتب شیخ مفیده ره در آنها تدوین شده، در آن رساله کتاب اختصاص نیست. چطور می شود کتاب اختصاص، کتاب شیخ مفیده ره باشد و حال آن که در آن رساله، اسمش نباشد. اختصاص، مؤلفش مجهول است. جمع کرده اند.

یک شبهه ی دیگر هم که به عقل قاصر ما دارد - البته شبهه اول را قبول نکردیم که بررسی می کنیم- این است که اختصاص شیخ مفیده ره از کتب مشهوره و معروفه نیست. خب چه کسی از کتاب اختصاص نقل می کند؟ مرحوم حاجی نوری صاحب مستدرک. خب کو سند ایشان؟! کتاب یا باید از کتب متواتره و معروفه و مشهوره باشد مثل کافی و بحار و من لا یحضر و تهذیب و وسائل الشیعه. اینها سند نمی خواهد. یک کسی بیاید بگوید این کتاب و سائلی که دستت گرفتی و می خوانی، سندت به صاحب وسائل چیست؟ سند نمی خواهد. اختصاص قطعاً اینطور نیست. لذا این روایت را اگر مستدرک نقل می کند باید سند داشته باشد.

س:

ج: یک وقت هست که به سند موثق نقل شده یا یقین داریم که شیخ مفیده ره کتابی داشته به نام اختصاص. ولی این اختصاصی که از او روایت را نقل می کنید، همان اختصاص شیخ مفیده ره است از کجا؟ مثل رساله قطب راوندی. قطب راوندی ممکن است بپذیریم که رساله ای داشته و در کتب هم نوشته شده ولی این کتابی که الان نوشته اند رساله قطب راوندی همان کتاب است از کجا؟ ظاهر آقای سیستانی این است که اصلاً قبول ندارد که شیخ مفید ره کتابی به اسم اختصاص داشته. منتها آنچه مهم است سند است. اگر سند درست نشد، اختصاص داشته یا نداشته به چه درد می خورد؟

یک اشکال دیگر هم هست که مرحوم مفید ره این را نقل می کند از مرحوم احمد بن محمد بن عیسی. احمد بن محمد بن عیسی از اصحاب ائمه علیهم السلام در قرن سوم است و ظاهراً امام

رضا عليه السلام را هم درك نکرده باشد که از او روایت داشته باشد. شیخ مفیده ره از علمای قرن چهارم یا اواخر قرن سوم است. شیخ مفید ره تا احمد بن محمد بن عیسی سه چهارتا واسطه می خواهد چون شیخ مفید ره از شیخ صدوق ره و شیخ صدوق ره هم عصر کلینی ره نبوده. صدوق ره از احمد بن محمد بن یحی العطار که او هم عصر کلینی بوده. کلینی ره هیچ جا مستقیم از احمد بن محمد بن عیسی روایت ندارد. در ذهنم این است که به یک واسطه - علی بن ابراهیم - نقل کرده باشد از او ولی نوعا دو واسطه دارد. بنابراین حداقل سه یا چهار واسطه بین شیخ مفید ره و بین احمد بن محمد بن عیسی واسطه است.

اما عبد الرحيم القصير هم توثيق ندارد.

و اما بصائر چطور؟ آقای سیستانی ره می فرماید من تعجب می کنم چرا بصائر را گذاشته اند و از اختصاص نقل کرده اند. ولی در بصائر هم اشکال کرده اند و گفته اند که محمد بن حسن صفار، کتابی به اسم بصائر الدرجات نداشته. چرا؟ چون کسانی که روایات محمد بن حسن صفار را نقل کرده اند بصائر را استثناء کرده اند.

این را توجیه می فرماید که منافاتی ندارد چون بصائر، روایاتی داشته که رمی به غلو می شده و وقتی که قدما روایتی را نقل می کردند، معنایش این بوده که ملتزم بوده اند. به خاطر این که متهم نشوند به غلو، این روایات را نقل نمی کرده اند و الا کسی بصائر را استثناء نکرده. بصائر شبهه ای ندارد که مال محمد بن حسن صفار بوده.

ولی باز همان اشکالی که ما در اختصاص ذکر کردیم در بصائر هم می آید چون بصائر هم کتاب معروفی نبوده. بله، این که مرحوم محمد بن حسن صفار ره کتاب بصائر داشته درست ولی این نسخه بصائر که در بازار الآن نوشته اند بصائر الدرجات یا مرحوم حاجی نوری یا دیگری از آن نقل کنند، سندش کو؟

این روایت، چند تا مشکل دلالی هم دارد.

اولا امیر المومنین علیه السلام مگر جاهل به احکام الله بوده، تا اگر در کتاب و سنت نبود،

رجم فیه؟

این اشکال وارد نیست. این هیچ منافاتی با عصمت و علم امیر المومنین علیه السلام ندارد. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین، در جنگ خندق با اصحاب مشورت کرد. حضرت سلمان ره عرض کرد در بلاد ما خندق می کنند. حضرت فرمود خندق بکنید. این مورّخینی که مخصوصا اهل علم نیستند و منحرف هستند، می گفتند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین هم مشورت می کردند! این مزخرفات چیست؟! این ولایت مطلقه ائمه علیهم السلام سرّش همین است چون ولایت مطلقه ای که ائمه علیه السلام دارند، فقط با عصمت می سازد و بدون عصمت امکان دارد. بعد دیدم که روایت دارد که خداوند سبحان توسط جبرئیل به پیغمبر خدا وحی کرد که به اصحاب بگو رأیی که آنها داده اند درست است و به آن عمل کن. نه این که پیغمبر خدا آمده در جنگ به این مهمی با مردم مشورت کرده باشد. مثل این می ماند امیرالمومنین علیه السلام، علمشان در اختیارشان است. ممکن است خداوند سبحان مطلب را به قلب مبارک حضرت الهام بفرماید و ممکن است الهام بفرماید که فلانی قرعه بیانداز. هر چه که آمد همان حق است. این به خلاف این است که ما بیاییم قرعه بیاندازیم. آن قرعه دستور الهی بوده کما این که خندق دستور الهی بوده. در هیچ جای دین ما نداریم - که ثابت باشد - که امام معصوم یا انبیاء الهی یک نفر را که می خواهند تعیین بکنند، به مردم بفرمایند شما نظرتان به چه کسی است و چه کسی را صلاح می دانید؟ خداوند سبحان می فرموده فلانی را وصی قرار بده و فلانی را فرمانده جنگ قرار بده و ... مگر بناست که انبیاء الهی با مردم مشورت کنند. امام جامعه اگر بخواهد با مردم مشورت کند که می شود «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي» آنکه بخواهد با مردم مشورت کند و مردم به او بگویند که چه چیز خوب است و چه چیز بد است، خب مردم می گویند «مگر ما احمق هستیم که دنبال تو بیاییم؟ خودمان می رویم. اگر قرار باشد یک نفر راه بلد من باشد که من تازه او را بخوایم راه ببرم، مگر دیوانه هستم که او را با خودم

بیاورم» در جنگ خندق دستور الهی بوده. در اینجا هم خداوند سبحان الهام فرموده به امیرالمومنین علیه السلام که قرعه بیانداز.

س: اما باقر علیه السلام برای چه نقل می کند؟

ج: در ذیل روایت دارد « ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ وَ تِلْكَ مِنَ الْمُعْضَلَاتِ » من خیال می کنیم این عبارت معنایش همین است چون دارد « سَاهَمَ فَأَصَابَ » قرعه انداخت و به حق اصابت کرد. چون خیلی موارد هست که این روایات برای طرف علم الهی است. مثلاً امیرالمومنین علیه السلام علومش، مجموع علوم است. در یک روایت دارد پیغمبر خدا به مولانا امیرالمومنین هزار باب علم یاد داد که از آن، هزار باب علم مشتق می شد. روایت فکر می کنم که از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام است. راوی تعجب کرد. فرمود در نزد ما کتاب جفر هست و کتاب جامعه هست و کتاب مصحف فاطمه سلام الله علیها هست باز در ذیلش داشت که آن به آن مطالب به ما گزارش می شود. علوم ائمه علیهم السلام مجموعه علوم است. یک چیزهایی وجود نازنین خاتم الانبیاء به امیرالمومنین فرموده. یک چیزهایی در کتاب جامعه است. تازه در کتاب جامعه است نه این که امام صادق سلام الله علیه مثلاً هفت ساله بوده که کتاب جامعه را به او داده اند، نه، او به دنیا که آمده بوده حافظ کتاب جامعه بوده و الا نستجیر بالله امام صادق سلام الله علیه علمش یواش یواش زیاد شد و امروز جامعه را خواند و فردا کتاب جفر را خواند و پس فردا کتاب مصحف فاطمه سلام الله علیها را خواند؟! اینطور است؟! این که به عقل ما نمی رسد. بله در بعضی از روایات دارد که علوم ما لحظه به لحظه به ما گزارش می شود. ولی این معنایش این نیست که امیرالمومنین سلام الله علیه امروز این را بلد نبوده و فردا یاد گرفته. این ساهم، یکی از الهامات الهی و از طرق علم امیرالمومنین سلام الله علیه است. نه این که امیرالمومنین سلام الله علیه در اینجا یک امری پیش آمده که ظاهرش هم این است که شبهه حکمیه است، و حضرت اینجا دیده از کتاب که چیزی نیست و از سنت هم که چیزی نیست، چون ظاهرش هم این است که حتی قرعه هم در سنت نبوده و الا می فرمود که قرعه بیانداز.

این رجم فیه اگر به معنای ساهم باشد یعنی خود حضرت تصمیم گرفته قرعه بیاندازد. لذا این روایت اصلا ربطی به ما ندارد.

یک اشکال هم آقای سیستانی کرده که عبارت رجم فیه یعنی ساهم، اگر کلام امام باقر علیه السلام فرموده باشد باید بفرماید اَعْنَى نَهْ یعنی. رجم هم به معنای ساهم نیست. رجما بالغیب یعنی همینطور چیزی انسان می گوید. مثلاً می گوید فردا باران می آید در حالیکه هواشناسی بلد نیست، و صرفاً رجما بالغیب می گوید.

حالا من نمی خواهم بگویم این فرمایش آقای سیستانی را که به جای یعنی باید اعنی باشد، شاید فردا اشکالش را بیان کنیم و شاید هم چون خیلی طولانی می شود وارد نشویم.

تلخیص مما ذکرنا این روایت شریفه اشکال سندی دارد از چند جهت که اولاً نه بصائر الدرجات کتاب معروف است و نه اختصاص شیخ مفید کتاب معروف است. این که مرحوم شیخ مفید کتاب اختصاص نداشته - که آقای سیستانی ادعا می کند- به عقل قاصر ما ناتمام است چون اسناد کتاب به شهرت درست می شود. فکر می کنم شما اگر بروید این طرف و آن طرف پرسید، هیچ کس نگوید اختصاص مال شیخ مفید نیست. اینی که آقای سیستانی می فرماید یک کسی کتابها را جمع کرده و اختصاص را ننوشته، غلط است چون چه بسا ممکن است او فراموش کرده و یا حواسش نبوده. چون در ذهنم این است که این که مرحوم شیخ مفید کتاب اختصاص داشته معروف و مشهور است و لکن این به درد نمی خورد. حالا یک کسی بگوید باید برویم تحقیق کنیم که بینیم آیا شیخ مفید ره اختصاص داشته یا نداشته؟ این تحقیق یعنی بی فکری. یعنی و اعوذ بک من علم لاینفع. چون ما باید بینیم اینی که مرحوم حاجی نوری دارد از کتاب اختصاص شیخ مفید نقل می کند، سندش چیست؟ سند می خواهد. کما این که شیخ مفید این را از احمد بن محمد بن عیسی نقل می کند در حالیکه او را ندیده چون اگر احمد بن محمد بن عیسی اوائل غیب صغری فوت کرده باشد، و مرحوم شیخ مفید ره بعد از اتمام غیب صغری متولد شده. مرحوم کلینی ظاهراً یک سال قبل از اتمام غیبت صغری -۳۲۹ هـ ق- فوت کرده و شیخ مفید ره تا مرحوم کلینی حداقل دوتا

واسطه هست چون مرحوم صدوق ره طبقه اش متاخر از کلینی است چون صدوق یک روایت هم از کلینی ندارد. البته می تواند داشته باشد چون شیخ (استاد) صدوق ره که احمد بن محمد بن یحیی است، هم عصر با کلینی ره بوده چون احمد بن محمد بن یحیی هم از پدرش روایت نقل می کند و مرحوم کلینی ره هم روایت نقل می کند. شاید این که صدوق ره از مرحوم کلینی روایت ندارد به خاطر این باشد که در دوتا شهر بوده اند و دسترسی به هم نداشته اند. ولی مفید ره یک روایت هم بدون واسطه از احمد بن محمد بن عیسی ندارد.

فتلخص مما ذکرنا که این روایت هم اشکال سندی دارد و هم اشکال دلالی دارد و اشکال دلالی هم یک کلمه است. امیرالمومنین علیه السلام قرعه می انداخته و این ربطی به ما ندارد. امام باقر علیه السلام هم که نقل فرموده، شاید علت نقلش بیان طرق علم امام علیه السلام باشد. آن روایاتی که در نزد ما کتاب جفر هست و کتاب جامعه هست و کتاب مصحف فاطمه سلام الله علیها هست، آنها طرق علم ائمه است و آن هم به این معنا نیست که مثلا مصحف فاطمه سلام الله علیها را امام صادق علیه السلام مطالعه می کرده و علمش افزایش پیدا می کرده. این کتاب جامعه و این جفر ابیض و این مصحف از بدو تولد و شاید از قبل از تولد چون اگر بگوییم از بدو تولد هم غلط کرده ام، چون وقتی حضرت فاطمه سلام الله علیها در رحم بوده با حضرت خدیجه سلام الله علیها صحبت می کرده در بدو تولد هم غلط است و اگر کسی بگوید در بدو تولد باید دهانش را خرد کرد. زمان ندارد که حالا این کتاب جامعه به املاء پیغمبر خدا و به خط امیرالمومنین صلی علیه و آله و علیهم السلام اینطور نبوده که هر روزی که حضرت املاء بفرماید امیرالمومنین علیه السلام علمش زیاد بشود. حتی ما دلیل نداریم که امیرالمومنین سلام الله علیه وقتی که به امامت رسید بعد از شهادت رسول خدا علمش اضافه شد. اینها عالم به جمیع کائنات بوده اند غیر از ام الکتابی که مختص خداوند سبحان است. ولی در عین حال روایاتی هم دارد آن به آن به ما گزارش می شود. اینها همه از طرق علم ائمه علیهم السلام است که الهام می شده. یکی از طرقش هم قرعه است. چطور عرض کردم در جنگ خندق خداوند سبحان طریقه جنگ را خداوند سبحان به حضرت الهام فرمود. حالا الهام دو نوع است. یک نوع این است که بفرماید یا رسول الله خندق بکن. یک راه هم این است که



بفرماید برو با اینها مشورت بکن و خداوند سبحان هم می داند که آنها می خواهند چه نظری بدهند. یک وقتی بنده -قبل از سال ۷۰- نزد آقای تبریزی بودم. یک آقای آمد گفت از چه کسی تقلید کنم؟ فرمود برو از فلانی پرس هر که او گفت از او تقلید کن. این به این معنا نیست که نظر فلانی حجت است. بلکه چون شنیده بود که فلانی به آقای خوئی ره ارجاع می دهد، خودش نمی خواست که اسم آقای خوئی ره را ببرد فرمود برو از فلانی سوال کن هر که او گفت. اینجا هم بلا تشبیه همینطور است. اینجا هم نه این که پیامبر خدا مثلاً عاجز مانده مشورت کرده با اصحاب که ما چطور بجنگیم. این پیامبر می شود؟! چنین کسی که همه چیز را بر باد می دهد. یا امیرالمومنین سلام الله علیه حالا اینجا نستجیر بالله گیر کرد دید کتابی نیست و سنتی نیست بعد قرعه انداخت. اگر اینطور باشد که فرقی بین امیرالمومنین علیه السلام و بقیه نمی شود. این که عرض کردم در واقع می شود مصداق آیه شریفه که «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى». امامی که بخواهد با مردم مشورت بکند و مردم او را راه ببرند، مگر مردم دیوانه هستند که بی خودی آقا بالاسر داشته باشند!

و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.